

به هر حال کتاب مجمل الأقوال از حیث زبان فارسی نیز حائز اهمیت است، به ویژه که به اقرب احتمال، مؤلف کتاب خود را در نواحی روم و در زمانی نه چندان دور از عهد مولانا جلال‌الدین (ف. ۶۷۲ق) می‌نوشته است.

نسخه نفیس کنونی، یادگاری است از شادروان استاد محدث ارموی و خاندان روان‌شاد حاج سید نصرالله تقوی که به سیره سلف صالح، به بهترین وجهی نسخه را از گزند حوادث محفوظ داشته‌اند. به قول مثل معروف: هذه أيضاً من بركة البرامكة. استاد افشار در مقدمه کتاب، ضمن ارائه شرحی از ماجرای این نسخه، به تفصیل از کتاب و ویژگیهای آن سخن گفته‌اند. فاضل ارجمند آقای میرهاشم محدث نیز شرحی از پدر بزرگوار خود مرقوم کرده‌اند، زیرا این نسخه به یاد مالک بزرگ آن نشر شده است. همچنین در مقدمه انگلیسی کتاب، به قلم دکتر محمود امیدسالار، دقت ویژه‌ای به موضوع کتاب می‌ذول شده است. سرانجام باید از بانیان نشر این کتاب یعنی اعضای سازمان گسترش فرهنگ پارسی - که خدمتی نمایان به فرهنگ اسلامی و ایرانی کرده‌اند - با خرسندی تمام سپاسگزاری کرد.

## ادیان بزرگ کدامند؟

عسکر بهرامی

آشنایی با ادیان بزرگ. حسین توفیق. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت). قم. مؤسسه فرهنگی طه (مرکز جهانی علوم اسلامی). چاپ اول ۱۳۷۹ ش. چاپ چهارم. ۱۳۸۰ ش. ۱۷۶ ص.

با خواندن عنوان کتاب، نخستین پرسشی که در ذهن شکل می‌گیرد، درباب حیطه و گستره آن است، زیرا تقریباً همگان می‌دانند که - به‌ویژه در علوم انسانی - پیش از ورود به هر مبحث، دست کم مفاهیم کلی آن را باید تعریف و تحدید کرد. آن پرسش نخست چنین است: «ادیان بزرگ کدام‌اند؟» و کتاب، چه نیازی را می‌خواهد پاسخ دهد.

مطالعه فهرست کتاب، که خوشبختانه تمامی سرفصلها و حتی عنوان کوچکترین مباحث را هم دارد، خواننده را امیدوار می‌سازد که این بار، برخلاف معمول، کتابی دقیق و علمی انتشار یافته است که اگر نه تمامی، بلکه نیاز اولیه‌اش را در این زمینه برآورده خواهد ساخت. این امید وقتی قوت می‌گیرد که خواننده «سخن‌ناشران» را

یا ضمن یک مجموعه ادبی مانند عیون الأخبار از ابن قتیبه (ف. ۲۷۶ق) یا العقد الفرید ابن عبدربه اندلسی (ف. ۳۲۸ق) یا تترالدردر آبی (ف. ۴۲۱-۲۲ق) در ادب عربی سابقه‌ای دراز داشته است و مؤلف مجمل الأقوال چنانکه گفته شد، خود در مقدمه به پاره‌ای از این گونه آثار به عنوان نمونه‌ای از مآخذ اشاره کرده است. آنچه اهمیت این کتاب را دوچندان می‌کند و بر نیکوییهای آن می‌افزاید این است که مؤلف در بخش بزرگی از کتاب، چنانکه خود تصریح می‌کند: «چون می‌خواست که فایده عام‌تر و جمله اصناف مردم را از او بهره و نصیب بود»، مطالب کتاب را «از آیت و اخبار و امثال» به «پارسی» ترجمه کرده است. البته از آنجا که در پاره‌ای موارد «از سیاق کلام معنی بالتمام معلوم می‌گردد»، از ترجمه برخی امثال و جملات و آیات برای پرهیز از «اطناب» خودداری کرده و «طریقی» اندیشیده تا «ترجمه ابواب را در فهرست کتاب به لفظ پارسی یاد کند تا چون اصل باب معلوم بود، بدان قرینه اکثر معانی مفهوم گردد» (برگ ۵ب). پس مجمل الأقوال در شمار نمونه‌های کهن از ترجمه قرآن کریم و احادیث نبوی است و شایسته است از این حیث نیز مورد توجه قرار گیرد؛ گرچه به پاره‌ای از اختصاصات لغوی در مقدمه نسخه چاپی اشاره شده است (ص ۱۹). شیوه مؤلف در ترجمه بدین‌گونه است که مانند ترجمه‌های کهن از قرآن کریم، ترجمه فارسی هر کلمه را به‌ویژه در ترجمه اشعار عربی، زیر آن کلمه نوشته است. البته در بخش اعظمی از کتاب، ترجمه آیات قرآن که تفسیرگونه است، به دنبال اصل آیات آمده است، مثلاً درباب چهارم («فی فضیلة العلم وصفة العلماء»): «من القرآن قال الله تعالی قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ چگونه برابر باشند کسانی که صورت وجود خود را به زینت علم آراسته‌اند و ظاهر باطن خویش را به سمت فضل و دانش پیراسته با کسانی که از لباس حکمت عاری و از حلیت معرفت عاطل و عاری باشند... و منه قوله تعالی إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ گفت به درستی و راستی که ترس حق سبحانه و تعالی از میان كافة خلایق دل علماست که ایشان بر اسرار شریعت و دقایق حل و حرمت واقف باشند...» (برگ ۲۲-آب) یا در ترجمه احادیث نبوی: «وَمِنْهَا نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا وَإِنَّمَا نُورِثُ الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَهُ فَقَدْ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ عَنِ الْمِيرَاثِ مَا غَرِبَ مِنْ مِيرَاثِنَا مَا نَهَى زُرَّ بِه مِيرَاثِ مَانِدٍ وَ نَهَى سِيمٍ بَلَكِه مِيرَاثِ مَا عِلْمِ اسْتِ هِرْ كِه عِلْمِ حَاصِلِ كِرْدِ پَسِ بِه دَرَسْتِ كِه اَوْ حِطِّ وَ اَفِرْ وَ نَصِيبِ كَامِلِ از مِيرَاثِ مَا يَافْتِه بُوْد» (برگ ۲۲ب). روشن نیست که چرا مؤلف ترجمه «تحت اللفظ» را تنها تا برگ ۱۲۸ آ ادامه داده است. بعید نیست که او پس از تألیف و کتابت همه کتاب، به ترجمه «تحت اللفظ» مشغول شده باشد، زیرا میان آیات عربی جای خالی برای ترجمه تا آخر کتاب موجود است. در میانه کار، شاید به سبب مرگ او، یا به دلیلی دیگر، کار ترجمه متوقف مانده است.

در آغاز کتاب می‌خواند. زیرا در این یادداشت چنین آمده است: «یکی از فواید مهم همکاری مراکز علمی و پژوهشی در تهیه متون درسی، آن است که با استفاده از امکانات محدود می‌توان در مسیر افزایش سطح کیفی و کمی متون و منابع درسی، و جلوگیری از دوباره‌کاری گام برداشت. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، وظیفه تدوین کتبهای مبنایی و درسی در زمینه علوم انسانی را برعهده دارد. مؤسسه فرهنگی «طه» نیز یکی از وظایفش تهیه متون آموزشی حوزه و دانشگاه در عرصه علوم اسلامی است. همچنین یکی از وظایف مرکز جهانی علوم اسلامی که تعلیم طلاب خارجی را برعهده دارد، تدوین کتاب درسی است. این سه مرکز امیدوارند کتاب حاضر نمونه‌ای نیک برای پرهیز از دوباره‌کاریها و فعالیتهای هم‌عرض باشد». (ص ۹. تأکید از نگارنده مقاله است).

فهرست مطالب عمده کتاب چنین است: ۱) کلیات: شامل تعریف دین، دیدگاههایی درباره آن، مراحل دین، فایده تاریخ ادیان، دسته‌بندی ادیان؛ ۲) ادیان ابتدایی: شامل دین نزد انسان ابتدایی، عناصر مشترک ادیان ابتدایی، توتم، تابو، مانا، آئیمیسیم، فتیشیسیم، اساطیر؛ ۳) ادیان ملل گذشته: مصر، بابل، یونان، روم؛ ۴) هندوستان: هندوئیسم، آیین جین، بودیسم، آیین سیک؛ ۵) چین و ژاپن: کنفوسیانیسم، تائوئیسم، شینتو؛ ۶) ایران باستان: آیین مغان، مهرپرستی، دین زردشت، مانویت، مزدک؛ ۷) یهودیت؛ ۸) مسیحیت؛ ۹) عرب قبل از اسلام.

بررسی کتابی این چنین کوچک که به مقوله‌ای این چنین بزرگ و دامنه‌دار پرداخته است، در واقع به سبب تخصصی بودن هر حوزه از حوزه‌های متعدد و پراکنده آن، تخصص در تمامی آن حوزه‌ها - یا دست کم آشنایی نسبی با آنها - را می‌طلبد، و از آنجا که نویسنده این سطور چنین صلاحیتی ندارد، تنها به خود اجازه می‌دهد پرسشهایی (و گاه پاسخهایی کوتاه) در باب بخشهایی از یک فصل (بخش دین زردشت، از فصل ایران باستان) مطرح سازد و اظهار نظر درباره بقیه بخشها را به اهل فن واگذارد.

در این فصل نویسنده محترم طی یازده صفحه کوشیده است پنج دین یا آیین ایران را به اختصار و صرفاً با ذکر مهمترین و شناخته‌شده‌ترین ویژگیهای آنها معرفی کند. به عبارت دیگر، نویسنده اعتقادات ایرانیان باستان را ذیل پنج عنوان دسته‌بندی و معرفی کرده است: ۱) آیین مغان؛ ۲) مهرپرستی؛ ۳) دین زردشت؛ ۴) مانویت؛ ۵) مزدک.

نویسنده پیش از این صراحتاً چنین آورده است: «در این نوشته واژه دین یا ادیان در مورد همه آیینها، اعم از صحیح، منسوخ، محرف و جعلی به کار می‌رود» (ص ۱۴). بدین ترتیب، در بخش ایران باستان هم، ایشان معرفی تمام آیینهای ایرانی را در نظر داشته‌اند و این موضوع که این آیینها در کجای فهرست ادیان بزرگ

جای می‌گیرند، مهم انگاشته نشده است، مگر توجهی این چنین داده شود که در اینجا آیین مغان و مهرپرستی، به عنوان ادیان ایرانیان پیش از زردشتی‌شدن، و مانویت و مزدکی به منزله انحرافات در دین تلقی شده‌اند. اگر چنین باشد، باز این پرسش مطرح خواهد شد که چرا کیشی نظیر پرستش آناهیتا که در دوره‌هایی از تاریخ ایران باستان رواج بسیار - و گاه حامی دولتی - داشته، در نظر نیامده است؛ و اگر جنبش مزدک دین یا آیین به شمار آمده، چرا کیش زروان این چنین تلقی نشده، که به قول نویسنده (ص ۶۵) پیروان بسیاری هم داشته است. آیا پیروان مزدک را نمی‌توان «گروهی از زردشتیان» به شمار آورد و همچنانکه بسیاری پذیرفته‌اند، این جنبش را فرقه یا گرایش در دین زردشتی دانست و ذیل همان دین مطرحش ساخت؟

نویسنده محترم چنین آورده است: «کلمه مغ (مگوش) در زبان قدیم ایران به معنای خادم بوده است. به نظر می‌رسد مغان سکنه بومی ایران بوده‌اند و مانند دراویدیان هندوستان، پس از ورود آریاییان سرزمین خود را تسلیم آنان کرده‌اند» (ص ۶۱). ایشان اگرچه در پیشگفتار، مطالب کتاب را کلی دانسته است و اینکه «اشاره به منابع آن در پاورقی ضرورت ندارد»، با این همه خواننده سخت کنجکاو می‌شود بداند در کدام زبان قدیم ایران (فارسی باستان؟ اوستا؟ مادی؟ یا حتی یهلوی؟ پارتی؟ و...) مغ چنین معنایی داشته و استناد ایشان به کدام منبع بوده است؟ و باز براساس کدام منبع، مغان ساکنان بومی ایران بوده‌اند؟

نویسنده در سطور بعد، و در سرتاسر این بخش بارها از «دوگانه پرستی یعنی ایمان به خدای خیر و خدای شر» یاد می‌کند، و این دوگانه پرستی موجود در دین زردشتی را میراث آیین مغان دانسته است (ص ۶۱). ایشان سپس برای تیرئه دین زردشتی از این اتهامی که بر آن وارد ساخته است، چنین می‌آورد: «زیرا در گات‌ها که قدیمترین بخش اوستا و دارای صیغه ایرانی است، چیزی در مورد دوگانگی یافت نمی‌شود». باید پرسید: کدام زردشتی به خدای شر ایمان دارد و او را می‌پرستد؟ اگر منظور اهریمن است که زردشتیان نه او را خدا می‌دانند و نه می‌پرستند. متأسفانه نویسنده اعتقاد زردشتی مبنی بر وجود دو بُن خیر و شر را دوگانه پرستی و ایمان به دو خدا دانسته است، ایشان در جایی دیگر (ص ۱۴۵) صراحتاً چنین نوشته است: «استعمال واژه خدا در دین مبین اسلام اهمیت و محدودیتی دارد که ادیان دیگر از آن بی‌خبرند». پرسش آن است که جز ایرانیان کدام مسلمان دیگری واژه «خدا» را به کار می‌برد که بتوان آن بی‌خبری مورد نظر نویسنده را به وی نسبت داد. وی در همان محبت (در پانویشت) واژه‌هایی چون کدخدا و ناخدا را هم (به نظر؟) نشانه بی‌خبری فارسی‌زبانان از کاربرد این واژه دانسته است. باید گفت: پیش از

اسلام آوردن ایرانیان، واژه خدا در معنای مالک و صاحب، و در ترکیبات بادشده (و حتی به صورتهای خداوند و خداوندگار) به کار می‌رفته است و پس از اسلام، ایرانیان برای نامیدن خدای واحد، مترادف یزدان، و تقریباً در ترجمه «الله» به کار بردند. بنابراین تمام مسائل مربوط به این نام در حیطه زبان فارسی است و نه دین اسلام. از اینها گذشته، چرا خود ایشان این واژه را در سرتاسر کتاب، برای نامیدن موجودات مینوی ادیان مختلف به کار برده است؟ آیا با توجه به اهمیتی که خود یادآور شده، شایسته است یزدان ایرانی (که مناسب‌ترین لفظ برای نامیدنشان هم همین «ایزد» است) خدا نامیده شوند، و حتی مثلاً اهریمن؟!

متأسفانه نویسنده با تأکید بر نبودن دوگانگی در گات‌ها، نشان داده است که از این کتاب (که باز معلوم نیست حاوی کدام صبغه ایرانی است که بقیه اوستا ندارد؟) و مندرجات آن هیچگونه اطلاعی ندارد، زیرا با نگاهی به ترجمه‌های موجود - که به فارسی هم هستند - به آسانی می‌توان دید که بحث دومینو یا همان تثویت مشهور دین زردشتی، از یس ۳۰، یعنی سومین بخش گات‌ها آغاز می‌شود. نویسنده در ذیل عنوان «دین زردشت» می‌آورد: «هنگامی که چند قرن بر اِکدا! و ورود آریاییان به ایران گذشت، این قوم اندک‌اندک به شهرنشینی روی آوردند و این مسأله در جهان‌بینی ایشان تأثیر گذاشت» (ص ۶۲). و البته توضیحی نمی‌آید که چه تأثیری؟ ادامه متن چنین است: «در آن روزگار انسان اصلاحگری برخاست و آریاییان را که خواستار ترک خرافات قدیم بودند، به آیین تازه‌ای دعوت کرد و آیین مغان را برانداخت». پرسش این است که اگر به راستی آریاییان خواستار ترک خرافات بودند، پس چرا زردشت از آغاز رسالتش، از جانب نزدیکان و هم‌قبیله‌ای‌هایش آن همه رنج و عذاب دید و چرا پس از سالها دعوت، فقط یک گرونده (بسرعمویش میدیوماه) یافت و ناچار پس از ترک قبیله خود به دربار ویشتاسپ رفت و برای متقاعد ساختن و جلب حمایت او نیز سختیهای بسیار از سرگذراند؟

نویسنده پس از توضیحاتی نه چندان درست درباره نامهای گیر، مجوس و پارسی (که برای این آخری هیچ توضیحی نمی‌دهد و در مورد گیر هم که به معنای «انسان، مرد» است، همچنان از اشتباهات برخی از پیشینیان پیروی کرده است)، این چنین می‌آورد: «آیین زردشت حدود یک قرن قبل از میلاد تحول یافت و آن صورت تحول یافته را آیین مزدیسنی می‌نامند» (ص ۶۲). متأسفانه در این باره هم توضیحی نمی‌آید تا خواننده بداند در یک قرن پیش از میلاد، یعنی در اوج حکومت اشکانیان که به تسامح دینی شهرت داشتند و دین جنبه حکومتی نداشت، در دین زردشتی چه تحولی رخ داده، دین مزدیسنی چه تفاوتی با دین متحول نشده داشته، و دست آخر اینکه، این دو چگونه در کنار هم به حیاتشان ادامه داده،

و سرانجامشان چه بوده است؟

اما مجموعه‌ای از مهمترین اطلاعات نادرست - یا دست کم کاملاً منسوخ و مردود - را می‌توان در ذیل سرگذشت زردشت یافت. درباره زادگاه زردشت، نویسنده از میان روایتهای مختلف، ابتدا از طبری نقل می‌کند که زردشت را از فلسطین دانسته است؛ ولی بلافاصله با رد آن، «قول صحیح و معروف» (!!) را چنین یادآور می‌شود: «وی ایرانی و اهل آذربایجان بوده و محل برانگیختگی او را کوهی نزدیک دریاچه ارومیه می‌دانند» (ص ۶۲). ایشان در پانوشت می‌افزاید که آب دریاچه مذکور در کتابهای مذهبی زردشتیان مقدس شمرده شده است.

شمال غربی ایران (و نه الزاماً آذربایجان و دقیقاً ساحل دریاچه ارومیه) تنها یکی از چند محل پیشنهادی پژوهشگران برای زادگاه زردشت بوده است. شمال شرقی ایران بزرگ، خوارزم، بلخ، مرو، و سیستان، گزینه‌های دیگر هستند که هیچکدام را نمی‌توان «قول صحیح و معروف» دانست. دیگر آنکه محل برانگیختگی زردشت کنار رودی است که در روایتهای زردشتی، «وه دائیتی» خوانده می‌شود و سرانجام آنکه، دریاچه مقدس زردشتیان (و نه الزاماً آب آن) دریاچه‌ای موسوم به کانسئویه است که اغلب، آن را در جاهای دیگر، و از جمله در سیستان می‌جویند؛ دریاچه ارومیه در روایات، «چی چست»، نامیده شده است.

آخرین نکته این بخش، در باب زمان زردشت است که آن هم «براساس نظریه مشهور» تولد این پیامبر به ۶۶۰ پیش از میلاد نسبت داده شده است. در این باره اینک اختلاف نظر پژوهشگران به وسعت مقوله زادگاه وی نیست و تقریباً همگان به جای بحث درباره حیطه‌ای به گستردگی ۶۰۰۰ تا ۶۰۰ پیش از میلاد، این تاریخ را در حوالی ۱۰۰۰ پیش از میلاد جای می‌دهند.

متأسفانه در سراسر این بخش می‌توان دید که نویسنده محترم به جای بهره‌گیری از پژوهشهای دست اول و تازه، از نوشته‌هایی استفاده کرده که فاقد اعتبار کافی و دقت علمی، و یا حاوی نظریات منسوخ شده هستند. به جرئت می‌توان ادعان داشت که بسیاری از اقلام فهرست منابع پایان بخش، فقط جنبه تزئینی داشته‌اند، و گرنه در آثاری چون اسطوره زندگی زردشت، و تاریخ کیش زرتشت، هرگز چنین اشتباهاتی وجود ندارند.

نکات مطرح‌شده در این نوشتار، فقط از بخش «دین زردشت» (و نه تمام ایران باستان) بوده است که تقریباً پنج صفحه کتاب را شامل می‌شود. در همین چند صفحه، بسیارند نکات نادرست دیگری که به سبب طولانی‌شدن این نوشته، تنها به یکی از آنها اشاره می‌کنیم و آن ذکر «اساس و بنیان و متن» (ص ۶۴) برای معنای اوستا است. در این باره هم اتفاق نظر وجود ندارد، ولی اینک پژوهشگران «متن موثق» را معنای بهتری می‌دانند.

تورق بخشهای دیگر هم نشان می‌دهد که این کتاب که برای «افزایش سطح کیفی»، «جلوگیری از دوباره‌کاری» و به سفارش سه نهاد موظف در زمینه تهیه و تدوین متون درسی دانشگاه و حوزه، نوشته شده و «نمونه‌ای نیک برای همکاری مشترک و پرهیز از دوباره‌کاری و فعالیتهای هم‌عرض» (سخن ناشران، ص ۹) انگاشته شده است، متأسفانه نوشته‌ای پر از کلی‌گویی، توضیحات بی‌ربط به جای مطالب اصلی (مثلاً اشاره به ارباب کیخسرو، صفحات ۶۶ و ۶۷)، و سرانجام اطلاعات نادرست و داوربهای شخصی است.

کتاب که عمدتاً بر پایه چند کتاب نه چندان مهم در زمینه ادیان (ادیان بزرگ جهان، تألیف علی‌اصغر حکمت؛ تاریخ جامع ادیان، تألیف جان بی. ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت؛ در قلمرو وجدان، تألیف عبدالحسین زرین‌کوب که پای ثابت فهرست منابع فصول ده‌گانه کتاب‌اند) نوشته یا تدوین شده است، متأسفانه جز ارائه تصویری نادرست از ادیان جهان چیزی به خواننده نمی‌دهد و این تأسف هنگامی دوچندان می‌شود که خواننده اجباری آن دانشجویان رشته الهیات باشند.

## فرهنگنامه کودکان و نوجوانان

سیدعلی آل‌داود

فرهنگنامه کودکان و نوجوانان. جلد هشتم. [حرف «پ» از «پرو» تا «پیوند»]. تهران. شورای کتاب کودک. ۱۳۸۱ ش. ۲۳۵ صفحه (همراه با تصاویر متعدد رنگی).

جلد هشتم فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، متضمن بخشی از عناوین حرف «پ»، اخیراً انتشار یافته است. اهتمام تهیه‌کنندگان این فرهنگنامه و مدیریت آن در نشر مرتب مجلدات این اثر ارزنده و قابل استفاده ستودنی است. اگر این نکته را در نظر بگیریم که امروزه در ایران دایرةالمعارفهای متعدد باوجود امکانات و تجهیزات بسیار، امکان انتشار یک جلد در یک سال را کمتر دارند، باید انتشار منظم و کمابیش سالی یک جلد فرهنگنامه فعلی را بستاییم و مدیریت صحیح و دلسوزانه آن را تحسین کنیم. از این دانشنامه تاکنون هشت جلد به شرح زیر به چاپ رسیده است:

جلد اول: عناوین حرف «آ» از «آثرو دینامیک» تا «آیه». سال انتشار ۱۳۷۱ ش.  
جلد دوم: عناوین حرف «الف» از «ابابیل» تا «اسیلوگراف».

سال انتشار ۱۳۷۳ ش.

جلد سوم: عناوین حرف «الف» از «اشاعره» تا «امین السلطان». سال انتشار ۱۳۷۶ ش.

جلد چهارم: بقیه عناوین حرف «الف» از «انار» تا «ایهام». سال انتشار ۱۳۷۷ ش.

جلد پنجم: شامل پیوستها و نمایه. این جلد حاوی دو قسمت است: بخش اول «ذیل» و مشتمل بر عناوین جا افتاده چهار مجلد نخست است. بخش دوم «نمایه» [فهرست الفبایی] چهار مجلد است. سال انتشار ۱۳۷۸ ش.

جلد ششم: عناوین حرف «ب» از «باوواب» تا «بوتسوانا» سال انتشار ۱۳۷۹ ش.

جلد هفتم: بقیه عناوین حرف «ب» و بخش نخست حرف «پ» تا «پرندگان». سال انتشار ۱۳۸۰ ش.

جلد هشتم متضمن بخش عمده مقالات حرف «پ» یعنی از «پرو» تا «پیوند» است. با انتشار این مجلد، عناوین حرف «پ» نیز پایان گرفته است. در این مجلد همانند جلدهای پیشین برخی مقالات اساسی و مفصل دیده می‌شود. از جمله باید به مدخلهای پزشکی، پژوهش، پست، پوشاک و پهلوی اشاره کرد.

طبعاً نویسندگان و ویراستاران این مقالات برای نگارش و آماده‌سازی آنها متقبل زحمت و کوشش بسیار شده‌اند، هرچند تهیه یک مقاله کوتاه درباب برخی عناوین پرزحمت نیز گاه محتاج مراجعه مؤلف به منابع متعدد است.

در بررسی اجمالی این مجلد، برخی کاستیها در انتخاب مدخلها به نظر رسید. از جمله در ذیل عنوان «پیرنیا»، ضروری بود مقاله‌ای در احوال حسین پیرنیا [مؤتمن‌الملک] رئیس نامدار مجلس شورا در سالیان متمادی نوشته می‌شد. همچنین از نوشتن احوال داود پیرنیا، حقوقدان و موسیقی‌شناس مشهور و مبتکر برنامه گلهای رنگارنگ در رادیو ایران، غفلت شده است. اما نکته مهمتر که در آغاز همه مجلدات فرهنگنامه ذکر شده اختصاص این کتاب به کودکان و نوجوانان بین ۱۰ تا ۱۶ سال است. مسئولان دانشنامه با تقبل زحمت زیاد، مقالات مندرج در هر مجلد را پیش از چاپ با نوجوانان ۱۰ تا ۱۶ ساله در میان گذاشته و با در نظر گرفتن میانگین دریافتهای ذهنی این گروه حدّ میان آسانی و دشواری مقالات را معین می‌کنند. اما این روش به نظر راقم این سطور نتیجه درستی در پی نداشته است. در بررسی اجمالی اسامی گروه دانش‌آموزی شرکت‌کننده در جلسات فرهنگنامه نتیجه می‌گیریم که نوجوانان مذکور به طور عمده فرزندان اسانید و محققان و نویسندگان دانشنامه یا افرادی از تراز آنانند و از این رو سطح فرهنگی و علمی شرکت‌کنندگان در این جلسات نمی‌تواند معدّل فهم عمومی نوجوانان جامعه ما باشد. به این دلیل به نظر